

## صحت امر آمر با فرض علم به انتفاء شرط آن

### خلاصه جلسه گذشته

بحث ما درباره فرمایش محقق اصفهانی بود و عرض کردیم ریشه عمده اشکالاتی که حضرت امام (رضوان الله تعالی علیه) به تحلیل مسأله تعلق تکلیف به طبیعی دارند در فرمایش محقق اصفهانی است. ایشان در مسأله تعلق تکلیف به طبیعی یا فرد فرمودند دو احتمال ممکن است منشا این بحث قرار بگیرد و یک احتمال نیز قطعا در این بحث وجود ندارد و بعد از اینکه فرمودند مظنه من به علما و حکماء این نیست که یک بحث مقطوع البطلانی را مطرح کنند و آن بحث باطل این بود که خصوصیتی که در مناط دخالت نداشتند در متعلق تکلیف بحث شوند و قطعا چنین مطلبی مورد نظر آنان نیست و لذا وقتی می گویند تکلیف به فرد می خورد قطعا مراد آنان خصوصیات فردیه نیست و اگر این مطلب را بیرون کردیم این بحث ممکن است دو منشا داشته باشد منشا اول اینکه ما بگوییم طبیعی امکان وقوع در خارج دارد یا ندارد. اگر کسی گفت طبیعی امکان وقوع در خارج دارد می تواند بگوید تکلیف به طبایع بخورند ولی اگر کسی گفت در خارج ممتنع طبیعی باشد و فقط در خارج فرد موجود است پس از باب اینکه تکلیف به ممتنع تعلق نمی گیرد ناگزیر است که بگوید تکلیف به فرد خورده است از باب اینکه فتوا داده است که تحقق طبیعی در خارج مستحیل است.

بعد فرمودند احتمال دیگری وجود دارد و آن این است که مسأله جعل مطرح باشد که آیا جعل به ماهیت می خورد یا به وجود می خورد و اگر کسی گفت جعل به ماهیت می خورد مجبور است بگوید همانطوری که اراده تکوینی به تحقق ماهیت تعلق گرفته است اراده تشریعی نیز به تحقق ماهیت تعلق گرفته است و اگر گفت محال است جعل به ماهیت بخورد و جعل باید به وجود بخورد آن موقع باید بگوید وزان اراده تشریعی مثل اراده تکوینی است و همانطور که تکوینا اراده به وجود می خورد تشریعا نیز طلب و تکلیف به وجود می خورد.

بعد فرمودند به نظر ما اینکه مشهور معتقدند تکالیف به طبائع می خورد به خاطر این است که اصاله ماهیتی هستند و معلوم است که در هر دو احتمال نظرشان روشن است. در مسأله تحقق طبیعی در خارج می گویند در خارج قطعا طبیعی محقق است و می گویند خارج ماهیت محققه داریم. اگر کسی اصاله ماهیتی شد باز معتقد است که جعل به ماهیت

خورده است و جاعل ماهیت کرده است و ماهیت من حیث هی اعتباری است ولی ماهیت منسوب به جاعل منشا اثر است و اصیل است. و قول به اصاله ماهیت سبب می شود که هر دو احتمال تکلیفش مشخص شود و فرمودند «و لعل ذهاب المشهور إلى تعلق الأمر بالطبیعة؛ لذهاب المشهور من الحكماء و المتكلمین إلى أصالة الماهیة و تعلق الجعل بها.»<sup>۱</sup>

### مراحل تعلق اراده به یک شی از نظر محقق اصفهانی

بعد فرمودند: تحقیق این است که همانطور که در حکمت ثابت شده است باید قائل شویم اراده تکوینی به وجود تعلق می گیرد و لذا اراده تشریحی نیز به وجود می خورد، لکن چون در اینجا مسأله تکلیف مطرح است - دقتی که محقق اصفهانی می خواهد انجام دهید این قسمت است - باید توجه داشته باشیم اراده تشریحی و تکلیف و طلب متوقف بر شوق است. ما قبلا در مقدمات طلب گفتیم که مولا وقتی می خواهد تکلیف کند - تکلیف مانند تعلق اراده تکوینی ما است وقتی ما می خواهیم اراده تکوینی کنیم برای خوردن آب، ابتدا آب را تصور می کنیم و بعد تصدیق به فایده شرب آب می کنیم و بعد شوق پیدا می کنیم و بعد این شوق اشتداد پیدا می کند و بعد شوق موکد مستتبع به تحریک عضله است و دست حرکت می کند و شیر آب را باز می کند و آب می خورد. در طلب و تکلیف نیز قضیه به همین روال است - مولا باید تصور کند که صلات مصلحت دارد و بعد شوق به تحقق صلات در خارج پیدا می کند و این شوق موکد مستتبع بعث است لکن یکبار تکوینا بعث می کند و یکبار اعتبارا بعث می کند لذا در مرحله تعلق اراده تکوینی و تعلق اراده تشریحی باید وضعیت شوق را ملاحظه کنیم و اگر این را ملاحظه کردیم مسأله را میتوان حل کرد.

### تحلیل شوق از نظر محقق اصفهانی

بعضی ممکن است گمان کنند شوق نمی تواند تعلق به واقعیت خارجی بگیرد زیرا اولاً شوق یک صفت نفسانی است و نمی تواند به یک واقعیت خارجی بخورد و ثانياً این واقعیت خارجی ظرف سقوط شوق است وقتی در خارج یک شی محقق شد شوق دیگر مطرح نیست زیرا آن شی محقق شده است و معنا ندارد شوق به یک واقعیت تعلق پیدا کند از جهت اینکه یک امر نفسانی است و باید در افق نفس متعلق خود را پیدا کند و قیام صفت نفسانی شوق به واقعیت خارجی معنا ندارد و این طرف وقتی واقعیت خارجی محقق باشد شوق به آن بی معنا است و ما باید شوق به چیزی پیدا کنیم که محقق نیست تا تحقق پیدا کند و مکانیزم شوق این گونه است.

چکار باید کرد؟! آیا بگوییم شوق در افق نفس به یک واقعیت ذهنی خورده است به قید اینکه در ذهن است، باز نیز همین طور است و واقعیت ذهنی بما اینکه در ذهن است تعلق شوق به آن بی معنا است درست است که اشکال اول را

<sup>۱</sup>. نهاية الدراية فی شرح الکفاية؛ ج ۲؛ ص ۲۵۶.

ندارد زیرا دو اشکال مطرح بود. اشکال اول این بود که تعلق شوق بما اینکه یک صفت نفسانی است به چیزی در خارج از افق نفس است منتفی است ولی اشکال دوم باقی است که وقتی یک چیزی محقق است تعلق شوق به آن بی معنا است.

ایشان می فرماید انسان می تواند به چیزی شوق پیدا کند که آن شیء نه از هر جهت موجود باشد و نه از هر جهت معدوم باشد.

تحلیل شوق این است: شوق یک صفت نفسانی است که وقتی می خواهد محقق شود اولاً متعلق آن باید موجود باشد زیرا معنا ندارد تحقق شوق بدون مشتاق و مشتاق الیه- به اصطلاح فلسفی شوق از کیفیات نفسانی ذات اضافه است مثل علم که نیاز به عالم و معلوم دارد و معنا ندارد که در صقع نفس چیزی شکل بگیرد بدون عالم و معلوم یا اراده از صفات نفسانی ذات اضافه است که در مقولات عشر در فلسفه بیان شده است. اراده نیاز به مرید و مراد دارد وقتی یک چیزی می خواهد متعلق اراده باشد می شود مثلاً مراد. مرید من هستم و مراد وجود دارد بعد اراده شکل می گیرد. عالم من هستم و معلوم وجود دارد بعد علم به عنوان یک صفات ذات اضافه بین عالم و معلوم شکل می گیرد- شوق از امور ذات اضافه است که وقتی می خواهد شکل بگیرد حتماً مشتاق و مشتاق الیه لازم دارد لکن این مشتاق الیه بما اینکه متعلق این صفت نفسانی است باید در افق نفس باشد لذا شوق ما به یک مشتاق الیه که در افق نفس موجود است تعلق گرفته است اگر موجود نباشد اصلاً شوق شکل نمی گیرد زیرا شوق ذات اضافه است و امور ذات اضافه اگر طرفش نباشد اصلاً نمی شود و نمی شود فرض کرد یک چیزی معدوم مطلق است و نه در ذهن است و نه در خارج موجود است بعد به آن شوق تعلق گرفته است. اگر معدوم مطلق متعلق شوق باشد شوق وجود ندارد شوق یک امر ذات اضافی است که مشتاق و مشتاق الیه می خواهد. مشتاق الیه باید در افق نفس وجود داشته باشد لکن اگر این مشتاق الیه به قید وجودش در نفس مورد بحث قرار بگیرد باز شوق شکل نمی گیرد زیرا متعلق شوق نمی تواند وجود من جمیع الجهات داشته باشد بنابراین نفس یک ماهیتی را می تواند به حمل اولی در نظر بگیرد ماهیت به حمل اولی که همان ماهیت من حیث هی است این متعلق شوق است و نفس وقتی التفات به ماهیت من حیث هی پیدا می کند مشتاق می شود که این ماهیت تحقق خارجی پیدا کند به تعبیر ایشان از حد فرض به حد فعلیت برسد. این شوق به یک امر ذهنی تعلق می گیرد که ماهیت من حیث هی است و این ماهیت من حیث هی که متعلق شوق است نفس برای اینکه در خارج محقق شود به آن شوق پیدا می کند لذا وقتی به آن نگاه می کنید از یک جهت موجود است یعنی در افق نفس من حیث هی مورد شوق است و یک جهت معدوم است زیرا واقعیت خارجی پیدا نکرده است و نفس این طوری کار می کند.

## نظر محقق اصفهانی درباره متعلق احکام

ایشان می‌فرماید من به دلیل اینکه اصاله الوجودی هستم قائل هستم که تکلیف به فرد می‌خورد با این توضیح که «أن طبيعة الشوق من الطبائع التي لا تتعلق إلا بما له جهة فقدان وجهة وجدان» طبیعت شوق فقط در جایی شکل می‌گیرد که یک جهت فقدان داشته باشد و یک جهت وجدان «إذ لو كان موجودا من كل جهة لكان طلبه تحصيلاً للحاصل» طلب شوق معنا ندارد و این تحصیل حاصل است و اصلاً امکان ندارد، «و لو كان مفقودا من كل جهة لم يكن طرف يتقوم به الشوق، فإنه كالعلم» آن موقع شوق طرفی ندارد تا شکل بگیرد زیرا شوق از امور ذات الاضافه‌ای است که بدون طرف شکل نمی‌گیرد. «فإنه كالعلم لا يتشخص إلا بمتعلقه» و شوق مثل علم است و اگر این طور شد - فرض سومی را برای آن درست می‌کند - فرض سوم این است که «بخلاف ما لو كان موجودا من حيث حضوره للنفس، مفقودا من حيث وجوده الخارجي» اگر یک چیزی به حمل اولی موجود باشد و به حمل شایع مفقود باشد یعنی موجود در افق نفس بود آن موقع شوق شکل می‌گیرد تا به حمل شایع وجود پیدا کند. «فالعقل يلاحظ الموجود الخارجي» عقل این ماهیت بحمل شایع را ملاحظه می‌کند و شوق پیدا می‌کند ولی طرف شوق ماهیت بحمل اولی است. «فإن له قوة ملاحظة الشيء بالحمل الشائع كما له ملاحظة الشيء بالحمل الأولي»<sup>۲</sup> پس شوق به ماهیت خارجی پیدا می‌کند ولی معنای شوق به ماهیت خارجی، تعلق شوق به ماهیت خارجی است ولی متعلق شوق بالدقه العقلی ماهیت به حمل اولی است تا اینکه به حمل شایع تحقق پیدا کند. باید این دقت انجام شود تا دو طرف مسأله حل شود.

اگر ماهیت به حمل اولی بما اینکه موجود در افق نفس است همه‌اش همین است شوق درست نمی‌شود چون اگر همه‌اش این باشد همه‌اش موجود است و چیزی که موجود است را نمی‌توان به آن شوق پیدا کرد و اگر بگویید حقیقتاً می‌خواهیم خارجی شود ولی این به معنای این نیست که شوق رفته سراغ خارج مستقیماً. اگر شوق مستقیماً بخواهد سر خارج برود با مشکل روبرو می‌شویم.

این دو اشکال که بیان کردم در تحلیل ایشان است زیرا امر نفسانی بما اینکه نفسانی است نمی‌تواند به خارج بخورد. خارج که محقق شد شوق از بین می‌رود و سقوط شوق اتفاق می‌افتد نه ثبوت شوق و لذا ایشان می‌فرماید «فالموجود بالفرض و التقدير مقوم للشوق، لا بما هو هو، بل بما هو آله لملاحظة الموجود الحقيقي» این موجود فرضی است یعنی به حمل اولی متعلق شوق است ولی نه با همین واقعیت ذهنی اش بلکه به اعتبار اینکه آلت ملاحظه واقعیت خارجی است و لذا نتیجه این می‌شود که این بما هو هو مطرح نیست «و الشوق يوجب خروجه من حدّ الفرض و التقدير

<sup>۲</sup>. نهاية الدراية في شرح الكفاية، ج ۲، ص: ۲۵۷.

إلى الفعلية و التحقيق» ایشان میفرماید: اگر این طوری شد، پس «و هذا معنى تعلق الشوق بوجود الطبيعة، لا كتعلق البياض بالجسم حتى يحتاج إلى موضوع حقيقي». شوق به وجود طبیعی می‌خورد برای اینکه این طبیعی به حمل شایع شکل بگیرد ولی متعلق شوق طبیعی من حیث هی یعنی به حمل اولی است.

بنابراین ایشان طبق این تحلیل با مرحوم آخوند اختلاف پیدا می‌کند زیرا مرحوم آخوند گفت من حیث هی لیست الا هی و ما گفتیم حرف شما درست است که ماهیت لیست الا هی یعنی به حمل اولی و ما نیز دنبال این هستیم که شوق به ماهیت به حمل اولی بخورد ولی اشتباه مرحوم آخوند این بود که وقتی گفت به حمل اولی گفت طلب به آن نمی‌خورد بلکه طلب باید به وجود بخورد. ما به مرحوم آخوند می‌گوییم اگر وجود به این طبیعی خورد، به عنوان یک امر خارج از ذات به این ذات خورده است پس شوق نیز به عنوان یک امر خارج از ذات به این ذات می‌تواند تعلق بگیرد.

وقتی می‌گویند ماهیت من حیث هی لیست الا هی، یعنی به حمل اولی و جنس و فصل آن این است. ما نیز می‌گوییم وجود به حمل اولی می‌خورد و طلب و شوق نیز به حمل اولی می‌خورد لکن دقت که می‌کنیم شوق وقتی به ماهیت به حمل اولی خورد، برای این است که به حمل شایع شکل بگیرد البته به حمل شایع وجود طبیعی شکل می‌گیرد و چون ما اصالة الوجودی هستیم جعل را نیز به وجود می‌زنیم.

لذا این برزخ این گونه است. شوق و طلب، علم و اراده این گونه هستند و فارق ما با مرحوم آخوند یک جمله است که محقق خراسانی توجه دارد که ماهیت من حیث هی، اعتباری است و لاموجوده و لامعدومه است و لامطلوبه و لاغیر مطلوبه است ولی چطور امکان داشت که وجود به ماهیت بخورد، یعنی به حمل شایع موجود شود یعنی به عنوان یک امر خارج از ذات سر این ماهیت من حیث هی بیاید پس طلب و شوق و اراده نیز همین گونه است.

عدم به عنوان امر خارج از ذات مانع ندارد وجود بیاید مانع ندارد طلب بیاید مانع ندارد ولی برای طلب نیازی نیست که وجود واسطه شود.

این فرمایشات محقق اصفهانی بسیار خوب است و تلمیذ ایشان مرحوم مظفر از این فرمایشات خوب استفاده کرده است و ان شاء الله آثار این فرمایشات را در بحث اجتماع امر ونهی خواهیم دید. که این فناء عنوان در معنون و فنا طبیعی به حمل اولی در واقعیت خارجی لایجعل خارج را متعلق للشوق» و لذا ما در پایان بحث اجتماع امر و نهی ممکن است با مرحوم آخوند مخالفت کنیم ولی سازمان بسیار خوبی که در این حرف است سبب می‌شود در سازمان فرمایشات اصفهانی ما از محقق نائینی جدا شویم و خارجی و حقیقه نمی‌گوید ایشان زیرا با دقت بحث می‌کند. یعنی اشکال اول ما به حقیقه و خارجی فرمایش مرحوم آخوند است که بحث را سراغ وجود برد و بعد وجود را ایجاد کرد و اگر اشکال

را قوی‌تر کنیم همان اشکال محقق اصفهانی است که ایشان توجه دارد که طلب به وجود نمی‌تواند بخورد لذا می‌فرماید: «هذا معنی تعلق الشوق بوجود الطبیعه، لا كتعلق البیاض بالجسم حتی یحتاج إلى موضوع حقیقی، لیقال: إن الموجود الخارجی لا ثبوت له فی مرتبه تعلق الشوق، و لا یعقل قیام الشوق بالموجود الخارجی، کیف؟! و الوجود یسقطه؛ لما عرفت من اقتضاء طبیعه الشوق عدم الوجدان من کل جهه.» خیلی عالی است که آن دو اشکال شکل بگیرد که اولاً موجود خارجی در مرتبه شوق به عنوان کیف نفسانی وجود ندارد و ثانیاً موجود خارجی شوق و طلب را ساقط می‌کند.

این تحلیل بسیار خوب است «لما عرفت من اقتضاء طبیعه الشوق عدم الوجدان من کل جهه» نمی‌شود که از هر جهتی معدوم یا موجود باشد که تحلیل آن گذشت.

بنابراین فرمایش اصفهانی منهدم‌کننده قضیه حقیقه و خارجی است به آن شکلی که آقایان دنبال می‌کنند. آقایان دنبال این هستند که بگویند طلب به طبیعت به قید وجود خورده است و این حرف صحیح نیست لذا در عین حالی که بزرگانی مثل مرحوم مظفر که شاگرد اصفهانی است به دلیل اینکه اینجا خوب از فرمایش اصفهانی استفاده می‌کند حقیقه و خارجی استاد دیگر خود یعنی محقق نائینی را اینجا بیان نمی‌کند و در اصول نمی‌تواند از آن استفاده کند.

مسأله انشا و فعلیت را می‌توان گفت ولی نه در قالب حقیقه و خارجی زیرا حیث انشا و فعلیت اعم از حیث حقیقه و خارجی است کما اینکه مرحوم آخوند بیان کرده است. حیث حقیقه و خارجی در کلام اصفهانی و مرحوم مظفر نیست ولی در کلام محقق خوئی هست زیرا ایشان در اینجا گرفتار شد.

محقق نائینی و محقق خوئی قائل به حقیقه و خارجی هستند. مرحوم آخوند و اصفهانی قائل به حقیقه و خارجی نیستند. کسانی که در این تحلیل دقت می‌کنند وارد این مطلب نمی‌شوند.

اگر کسی ریشه فنی مسأله را خوب تامل کند در خیلی از ابواب اصولی، نمی‌تواند با مسأله قضیه حقیقه و خارجی همراه شود، بلکه می‌تواند بگوید متعلق شوق طبیعت من حیث هی است، لذا کالحقیقه امام درست می‌شود یعنی المولی نظر الی الماهیه. طلب را باید به ماهیت بزند ولی با این تحلیلی که بیان کردیم نظر الی الماهیه و بعث الی ایجادها.

اگر بخواهد دقیق حرف بزند واقع مسأله این است که فارق ایشان با مرحوم آخوند این است که شوق به طبیعی خورده است نه به وجود طبیعی یعنی نظر الی الماهیه.

اگر بخواهیم در فضای کلمات بوعلی سیر کنیم باید با خود ماهیت کار کنیم یعنی بعث الی ایجادها ولی بعث می کند تا اینکه این ماهیت از حد فرض و تقدیر به حد فعلیت و تحقق در آید.

در نفس ولوی و نبوی این اتفاق می افتد. الان هم که بعث و تکلیف را تحلیل می کنیم در این فضا هستیم که در مبدأ اعلی علم به مصلحت است و در نفس نبوی و ولوی که مصلحت الهام می شود شوق به وجود می آید. البته یک فارق تتمه ای حضرت امام دارد که بعدا ذکر خواهیم کرد.

چیزی که الان مورد نظر است این مقدار است که اگر دقیق شویم باید بگوییم طلب به ماهیت من حیث هی در افق نفس خورده است و شوق به ماهیت من حیث هی در افق نفس خورده است تا وجود طبیعی شکل بگیرد نه اینکه طلب به طبیعی به قید وجود و به شرط وجود خورده باشد.

سرمایه ای که ما از مرحوم آخوند داشتیم این بود که یک حسنی مرحوم آخوند داشت که ایشان بحث را از فضای ماهیت و اصاله الماهیه و اصاله الوجود بیرون برد زیرا نشان داد که نه صلاه و نه غصب ماهیت نیستند و یک تکمله ای هم امام داشتند که حیث دخالت عقلانی ایجاد بود- تحلیلی که اصفهانی بیان کرد تمام است و فرقی نمی کند که ما با مفهوم صلات کار کنیم یا با ماهیت من حیث هی کار کنیم- و باید این دو نکته را یک اضافه ای کنیم تا مسأله تمام شود ولی توجه کنید که در فضای این تحقیق مسأله قضیه خارجی و حقیقه بوعلی را ندارند نه ایشان و نه مرحوم مظفر و با این دقت فلسفی خواستند تکلیف امور ذات اضافه را از جهت تفکیک حمل اولی و حمل شایع در افق نفس درست کنند و اینها در این فضا ممکن انشا و فعلیت داشته باشند ولی قضیه حقیقه و خارجی این گونه که محقق نائینی و محقق خوئی بیان کردند در این فضا وجود ندارد.

«وصلی الله علی محمد و آل محمد»